

نویسنده:
کریستین فورشاو
 مترجمان:
دکتر علیرضا رمضانی
 استادیار دانشگاه
 شهید رجایی
نهال رمضانی
 دانشجوی دانشگاه
 تهران

حماسه‌ی جوزف فورشاو؛

دونده‌ی ماراتون

آخرین لحظات ماراتون در
 بعد از ظهر بیست و چهارم جولای
 ۱۹۰۸ م جمعیت هیجان زده و مشتاق
 ساعت‌ها در گرما منتظر نقطه‌ی اوج
 پنجمین المپیاد بود.

جوزف فورشاو^۱، برنده‌ی مدال
 برنز گفته است: «هرگز خروش
 جمعیت را که با ورود من به ورزشگاه
 آغاز شد، فراموش نمی‌کنم. این
 خاطره‌انگیزترین چیزی بود که من در
 تمام عمرم تجربه کرده بودم.»

جوزف فورشاو، دونده‌ی ماراتون
 آمریکا، از دو دقیقه‌ی آخر مسابقه‌ی
 خود به عنوان نقطه‌ی اوج دوران
 ورزشی‌اش یاد می‌کند. او پس از پنجاه
 و پنج سال، هنوز عظمت ورزشگاه را
 که پیش روی وی قرار داشت، تاریکی
 تونل ورودی و پیست دوی غرق در نور
 و هیاهوی کرکننده‌ای را که از
 تماشاچیان برمی‌خواست، به وضوح
 به یاد می‌آورد.

او می‌گفت: «ورود به ورزشگاه با
 ازدحام، جیغ و شرایط روحی ویژه‌ای
 همراه بود. دوراندو پیتزیز^۲ را با آخرین
 تلاش پشت سر گذاشتم و در فاصله‌ای
 کم‌تر از دو دقیقه، با جان هیز^۳، قهرمان
 مسابقه، پشت سر نفر دوم، چارلز
 هفرون^۴ قرار گرفتیم.»

جوزف در خاطرات خود نوشت:
 «شروع روز با صرف صبحانه‌ی کامل
 که همانند مسابقه‌ی قبلی ماراتون
 حاوی یک استیک و دو تخم مرغ با
 چای و نان بود، آغاز شد. تصمیم این
 بود که به جز مقدار کمی آب، چیز
 دیگری در طول مسابقه صرف نشود.



کفش های چرمی را که در آن لاستیکی بین پا و کفش قرار داشت ، به همراه جورابی به پا کردم . برای سر نیز پوشش های متنوعی وجود داشتند که من از آن ها استفاده نکردم . در اقامتگاه احساس می کردم که در خط شروع مسابقه قرار دارم ، زیرا دوستان بسیاری از اس تی لوئیس^۵ اتاقی اجاره کرده بودند که آن ها را در محل ویندسور^۶ (اقامتگاه ورزشکاران) مشاهده کردم . آقای واکر^۷ ، مربی دبیرستان شهر و دکتر لی کرو^۸ نیز حضور داشتند . آقای واکر قبل و بعد از مسابقه به صورت قابل تقدیری به من کمک کرد . من تقریباً آخرین فردی بودم که ویندسور را ترک کرد . مربی من مایک مورفی^۹ ، مربی میل^{۱۰} بود . او توانینا^{۱۱} ، از مدرسه ی هندی کارلیسل^{۱۲} را همراه کرده بود تا در طول مسیر به پیروزی من کمک کند... من و توانینا حدود بیست مایل با هم بودیم . من از دانکن^{۱۳} ، قهرمان انگلیسی که انتظار می رفت قهرمان بشود ، در حالی که به وضوح مشخص بود دچار مشکل شده است ، در دوازدهمین کیلومتر (پل آکس^{۱۴}) عبور کردم . توانینا نیز دانکن را که جلوی او خسته به نظر می رسید ، پشت سر گذاشت . هیچ کدام از ما دو نفر به دلیل کاری که از دانکن در برایتون دیده بودیم ، از او واهمه ای نداشتیم . به نظر ما بهترین دونده ی انگلیسی ، شرابز^{۱۵} ، فاتح پیشین بود . در طول مسابقه احتمال می دادم که هر آن دونده ی انگلیسی به من برسد ، اگرچه انگلیسی ها در زمینه ی دوی ماراتون تجربه ی زیادی نداشتند ، ولی

در دوهای استقامت دوندگان خوبی به شمار می رفتند . من همیشه در چنین مسابقاتی منتظر این گونه حوادث بودم . معمولاً در سه مایل اول ، دوندگان انگلیسی ناگهان می رسیدند . طرح کلی من برای مسابقه ، دویدن آهسته و با اتکا به نفس بدون این که خود را به زحمت بیندازم بود و این کار را تا حدود یازده کیلومتری ورزشگاه ادامه دادم . سپس حداکثر تلاش خود را به کار بردم . زمانی که نیمی از راه را پشت سر گذاشتم ، نفر سی و یکم بودم و پانزده دقیقه بعد ، پشت نفرات اول قرار داشتم . در طول هجدهمین مایل ، از نفرات معمولی گذشتم و شروع کردم به عبور از مردان برجسته . متوجه دوندگانی شدم که در حال استراحت بودند و یا از خستگی در کنار جاده قدم می زدند . در تمام طول مسیر دویدم ؛ نه استراحت کردم و نه قدم زدم .

در گیر و دار مسابقه ، جاده زیر پایم در حالی عبور می کرد که من در فرم ایده ال بودم و در زمان کوتاهی توانستم خودم را در ردیف پیشگامان مسابقه قرار دهم . در این جا احساس کردم که توانینا ضعیف شده است . توانایی حفظ ریتم دو را ندارد و دچار مشکل شده است . بنابراین کم کم او را رها کردم . تا این لحظه او جلو بود و سایه به سایه دوراندو را دنبال می کرد . دوراندو هم هفرون را تعقیب می کرد . من هرگز نتوانستم از هفرون پیشی بگیرم ، دانش آموزان با شور و هیجان وصف ناشدنی خود ، حقیقتاً توانی دوباره به من دادند . این با رفتاری که

ورزشکاران آمریکایی بعداً در ورزشگاه داشتند و باعث احساس ناامیدی ما شدند ، کاملاً متفاوت بود .

در کیلومتر بیست و یکم احساس خوبی داشتم و از سیمپسون^{۱۶} کانادایی با سرعت گذشتم . توانینا نیز عاقلانه عمل کرد . با سرعت تمام از دونده ی کانادایی پیشی گرفتم ؛ به قدری که قلبم داشت از قفسه ی سینه بیرون می زد . اگر به خاطر این فرار ناگهانی نبود ، شاید می توانستم از هفرون جلو بزنم و نفر دوم بشوم . نفر بعدی ولتون^{۱۷} بود که ماهرانه می دوید و تا پایان نیز این روش را ادامه داد .

تا سه کیلومتر به مقصد ، دقیقاً نمی دانستم چند نفر را پشت سر گذاشته ام ، اما فکر می کردم خیلی خوب عمل کرده ام و از همه ی پیشگامان پیشی گرفته ام و باید برنده شوم . اما در پایان «اوک کامان لاین»^{۱۸} اوضاع تغییر کرد ؛ دچار درد پهلوی بدی شدم . دوباره که برای افزایش سرعتم اقدام کردم ، مقدار درد افزایش یافت . این تنها مشکلی بود که در همه ی مسیر داشتم . احساس قدرت و میل شدیدی به دویدن داشتم ، اگرچه در هر کوششی برای افزایش سرعت دویدن ، پهلویم به شدت درد می گرفت . هفرون و هیز را جلوی خودم می دیدم ، اما قادر به فرار نبودم . ده دقیقه ی آخر مسابقه بدترین لحظات زندگی من بود . دستم را روی محل درد در پهلویم گذاشتم و آخرین مایل ها را دویدم . در طول سه مایل آخر

در گیر و دار مسابقه، جاده زیر پایم در حالی عبور می کرد که من در فرم ایده ال بودم و در زمان کوتاهی توانستم خودم را در ردیف پیشگامان مسابقه قرار دهم

مشغول جان‌کندن بودم. وقتی وارد ورزشگاه شدم، احساس کردم خوب شدم. در طول مسیر مسابقه هرگز از تلاش باز نایستادم و همواره سعی خود را می‌کردم، ولی تصور این که نتیجه می‌توانست بهتر از این باشد، غیرممکن بود.

در پایان محکم و قوی بودم. در طول مسابقه و در دورهای پایانی در ورزشگاه، دستم روی پهلویم که درد می‌کرد قرار داشت. چند نفر از دوستان آمریکایی را روی سکوها در حال دویدن تشخیص دادم. هرگز ملکه‌ی انگلیس را در حالی که از شدت خوشحالی بالا و پائین می‌پرید و چتر آفتابی‌اش را حرکت می‌داد، فراموش نمی‌کنم. صدای غرش جمعیت در ورزشگاه همچون رعد بود. بعد از مسابقه و زدن دور پایانی، حسابی دوش گرفتم و بدون هیچ کمکی به طرف رختکن رفتم. در حالی که کم‌تر از پنج دقیقه از پایان مسابقه گذشته بود

و در حالی که احساس خستگی می‌کردم، لباسم را پوشیدم و با خودرو به هتل رفتم. نتیجه‌ی مسابقه همان بود که مورفی در تمرینات پیش‌بینی کرده بود.

آمریکایی‌ها به پیروزی رسیده بودند و قبل از هر کس این پیروزی متعلق به مورفی بود که به خوبی ما را تمرین داده بود. من در هفت مسابقه‌ی استقامت شرکت کرده بودم، ولی در هیچ کدام هرگز به این خوبی نبودم. تنها یک هفته جلوتر، در مسابقه‌ای بیست و هفت مایلی در برایتون، بدون هیچ‌گونه آسیبی دویده بودم. همچنین از مراقبت مناسبی برخوردار بودم؛ یک پزشک دوی ماراتون آن مرا همراهی می‌کرد و پزشک آمریکایی نیز در زمان تمرین در انگلستان مرا تحت نظر داشت. آن‌ها همواره در طول تمرینات مرا امیدوار می‌کردند. در طول مسابقه احساس می‌کردم، آن‌ها آن‌جا حضور دارند و هیچ اتفاقی نمی‌تواند برای من بیفتد.

جدا از پهلو درد، هیچ مشکلی برای من پیش نیامد. در زمان شروع مسابقه نیز انگشتانم احساس راحتی داشتند. «فورشاو در بیست و هشتم جولای، یعنی چهار روز پس از مسابقه، مطالب پیش‌تری درباره‌ی مسابقه نوشت: «آن‌طور که باید و شاید از مربی ما، مایک مورفی فدراتی نشد. موفقیت آمریکایی‌ها عمدتاً مدیون او بود؛ او که به شکل قابل‌تحسینی ورزشکارانش را در وضعیت مناسبی قرار داده بود. مورفی ما را به کار فشرده و سخت وادار کرد، به گونه‌ای که من توانستم هفت پوند از وزن کم‌کنم و هر روز ده تا بیست مایل بدم.

من بیش‌تر از هر چیز، به صحبت درباره‌ی مسابقه‌ی ماراتون علاقه دارم. این بهترین مسابقه‌ای بود که تا به حال در آن شرکت کرده بودم. وضعیت جاده بسیار مطلوب بود؛ حتی از ماراتون اس‌تی‌لوئیس نیز بهتر بود. جمعیت ورزش دوست بودند و احساس می‌کردم که در محل ماراتون شهر خودم در حال دویدن هستم. به شدت تحت تأثیر جمعیتی که در مسیر ماراتون حضور داشت، قرار گرفتم. آن‌ها به خوبی ما را تشویق می‌کردند و روح تازه‌ای را در ما می‌دمیدند. در بعضی از محل‌های دو، اطلاعات لازم را از وضعیت پیش‌تازان می‌گرفتم. تماشاچیان با تشویق ممتد در طول مسیر ما را امیدوار می‌کردند. زمانی که از ساعت ویلسدن کرنر عبور می‌کردم، تماشاچیان با تشویق فریاد می‌زدند: «برویانک!»، شجاع باش! و زمانی که مسابقه رو به پایان بود، فریاد می‌زدند: تو سریع‌تر و قوی‌تر از



من بیش‌تر از هر چیز، به صحبت درباره‌ی مسابقه‌ی ماراتون علاقه دارم

پشتتازان (هفرون، پیتری و هیز) می‌دوی!

جوزف در نامه‌ای به خانواده‌ی خود، درباره‌ی اتفاقی که در مراسم اهدای جایزه‌ها افتاد، نوشت: هیز دور افتخار را با شکوه تمام دوید. من روز شنبه را منتظر ماندم تا او را در حال گرفتن جایزه ببینم. او انتظار تقدیر بیش‌تری داشت، در حالی که جمعیت بیش‌تر توجه خود را معطوف دوراندو کرد؛ اگرچه شکوه و شایستگی او همانند هیز نبود. مطبوعات انگلیسی نیز همین‌طور عمل کردند و همه‌ی شکوه برد را تقدیم دوراندو کردند. همه‌ی ما بر این اعتقاد بودیم که جان هیز استحقاق تقدیر بیش‌تر از این را داشت. بنابراین طی مراسمی، همانند یک پادشاه از او تقدیر کردیم.

راز دوی باشکوه دونده‌های آمریکایی به خوبی حفظ شد. افراد معدودی می‌دانستند که نحوه‌ی تمرینات ما چگونه بوده است. روزنامه‌ها نوشتند که ما هرگز چنین رقابتی را ندیده بودیم. من همه‌ی مسابقات داخل ورزشگاه را از دست دادم. دلیل آن تمریناتی بود که هرگز مشابه آن‌ها را انجام نداده بودم و لازم بود، همه‌ی وقت خود را صرفشان کنم. در خلال هفته‌ی قبل از مسابقه، ما در «متل چکرز»^{۲۰} در پل آکس بودیم و به خوبی پذیرایی شدیم. مورفی دو روز جلوتر از مسابقه کار وحشتناکی انجام داد و ما را به ماهی‌گیری برد. کوهنوردی به‌خصوص در برایتون، ما را به‌طور معجزه‌آسایی آماده می‌کرد؛ البته اگر ماراتون در فصل بهار انجام می‌شد، نتایج بهتری به دست می‌آمد. از نظر من، هوا زیاد مشکل‌زا نبود، زیرا از نظر دما و رطوبت، وضعیت

همانند خانه بود. روز شنبه من به اس‌تی‌لوئیس برگشتم تا در آنجا خاطرات خوش مسابقه را با خودم مرور کنم.

فورشاو در ارتباط با توانینا، در خاطرات شخصی خود بعد از مسابقه‌ی ماراتون نوشت: «توانینا با تحمل رنج زیاد و بیش از هر کس به انجام وظیفه‌اش پرداخت. او از درد پا و زانوی ناشی از رکاب زدن رنج می‌برد. نمی‌توانست انگلیسی صحبت کند و در استفاده از دوچرخه در مسابقه‌ی ماراتون نیز دچار مشکل بود؛ به طوری که مورفی به همین دلیل از بابت کاروی نگران بود. او به‌عنوان عامل تنظیم‌کننده مشخص شده بود. احساس پایز^{۲۱} این بود که هندی‌ها از مادو نفر سرسخت‌ترند و شانس بیش‌تری برای برد ایجاد می‌کنند.

توانینا عوض این که نیروی خودش را برای پایان ذخیره کند، خیلی سریع‌تر و خیلی زودتر از زمان مقرر حرکت کرد. او گفت که می‌تواند طراح بهتری باشد و می‌تواند زمان را بهتر تنظیم کند. او از من قول گرفت که این موارد را به خاطر بسپارم:

- بهتر دویدن برای تیم، با آهنگ دوچرخه‌سوار هندی دویدن؛

- زمان خستگی، به دنبال او دویدن؛

- دویدن با حداکثر سرعت، در زمان اطمینان از برد.

زیرا هدف ما کسب پیروزی برای آمریکا بود. در نمودار پایز، من برای ده مایل باید این روش را دنبال می‌کردم. ولی بیش‌تر از آن طول کشید. من و توانینا برای بیست مایل دوش به دوش هم دویدیم. اما او دچار پادرد شد و بیش‌تر از آن نتوانست مرا

همراهی کند. بالاخره من او را ترک کردم و اگر این کار را زودتر انجام داده بودم، می‌توانستم از پشتتازان پیشی بگیرم.

از جوزف فورشاو همواره سؤال می‌شد، چرا فرارش را آن قدر دیر آغاز کرد. در آن شرایط، او احساس می‌کرد که توانینا ضعیف است. در قالب یک کار تیمی، او نمی‌توانست فرمان‌های مربی خود را انجام ندهد و هم تیمی خود را ترک کند. اکنون سؤال این است که: آیا او فرمان مربی را انجام می‌داد و توانینا را ترک می‌کرد، برنده‌ی مسابقه می‌شد؟ او در دیگر نوشته‌های خود به این موضوع چنین اشاره کرده است: «من فرارم را دیر آغاز کردم و در پایان مسابقه هنوز نیرو داشتم؛ اگرچه هنوز از درد پهلو رنج می‌بردم. درد پهلو یکی از عواملی بود که باعث شد نتوانم از پشتتازان پیشی بگیرم.»

او بر این باور بود که اگر زودتر فرار خود را آغاز می‌کرد، با وجود درد پهلو می‌توانست از آن‌ها جلو بزند و پشتتازان را پشت سر بگذارد؛ زیرا در پایان مسابقه هنوز نیرویش به پایان نرسیده بود. اما هرگز به این خاطر تأسف نخورد: «... چیزی که باید به خاطر سپرد، این است که در المپیک، سوم شدن نیز به اندازه‌ی کافی باشکوه است. این خاطره از این جهت فراموش نشدنی است که از چهار مقام، سه مقام مربوط به تیم ما بود.

آمریکا آن مسابقه را به دلیل کار تیمی و استراتژی‌اش برد. ما تا پانزده مایل اول مسابقه جزو نفرات برتر نبودیم، اما بعد از آن که تصمیم گرفتیم مسابقه را با افزایش سرعت به پایان

یکی از خاطرات زمان کودکی او راهپیمایی به همراه شکارچیان بومی به مسافت سی مایل در یک روز تابستانی است

برسانیم، در مجموعه‌ی نفرات برتر قرار گرفتیم. وظیفه‌ی من این بود که توانینارا به همراه خود داشته باشم. من این کار را به خوبی تا لحظه‌ی فرار اصلی انجام دادم. مسابقات المپیک تجربه‌ی خوبی برای ورزشکاران و موقعیت مغتنمی برای جهان است. کسانی که در این مسابقات شرکت می‌کنند، روابط خوب و مثبت به همراه رفاقت و نظم را می‌آموزند.»

زمانی که فورشاو وارد ورزشگاه لندن شد، تماشاچیان فریاد کشیدند: «فورشاو اس‌تی لوئیس!» این نامگذاری در روزنامه‌های آمریکا نیز منعکس و تکرار شد. فورشاو از این نامگذاری خوشحال شد و تصمیم به تغییر نام فامیل خود از «فورشاو» به «فورشاو اس‌تی لوئیس» گرفت. بیست و نهم آگوست، زمانی که تیم آمریکا از بازی‌ها برگشت، با خوشامدگویی هم‌وطن‌ها و هم‌شهری‌هایش در شهر نیویورک، با رژه و پارچه نوشته‌ها و تلگراف‌های بسیار روبه‌رو شد. آلفرد واندربیلت^{۲۲} برنامه‌ی استقبال را تنظیم کرده بود. هر کدام از مدال‌آوران به عنوان شهروند افتخاری باشگاه ورزشی شهر نیویورک پذیرفته شدند. سمبل افتخار به آن‌ها اهدا شد و سنجاق کراوات طلایی کلوب شهر را نیز دریافت کردند. فورشاو تا پایان عمر، همیشه از آن استفاده کرد. روز سی و یکم آگوست، یعنی دو روز بعد، رئیس‌جمهور تئودور روزولت^{۲۳} در تپه‌ی «ساگور مور»^{۲۴}، کاخ تابستانی خود در اویسترپی، از آن‌ها تجلیل کرد.

جوزف فورشاو در سیزده می سال ۱۸۸۱ در شهر اس‌تی لوئیس به دنیا آمد. او دومین فرزند از هفت فرزند

جوزف و مارگارت فورشاو بود که در سال ۱۸۷۰ از انگلیس به آمریکا مهاجرت کرده بودند.

او هنگام تولد بچه‌ای ضعیف و لاغر و در تکرار و هجی کردن کلمات ضعیف بود. غالباً نفس نفس می‌زد و تا هفت سالگی خانوادهاش او را از دکتری به دکتر دیگر می‌بردند. پزشکان بر این باور بودند که وی قلبی ضعیف دارد و پیش‌بینی می‌کردند که عمر او بیش از دوران بلوغش نخواهد بود. پس از ناامیدی پزشکان، پدر تصمیم گرفت خود برنامه‌ی غذایی و فعالیتی پسرش را تنظیم کند. برنامه‌ی آن‌ها شامل پیاده‌روی طولانی و دویدن‌های آهسته، اسکیت، دویدن مسافت کوتاه و سپس بلند می‌شد.

یکی از خاطرات زمان کودکی او راهپیمایی به همراه شکارچیان بومی به مسافت سی مایل در یک روز تابستانی است. تغذیه نیز بخش دیگری از برنامه‌های سلامتی او بود. نوشیدنی ویژه‌ای که حاوی تخم‌مرغ تازه بود، بخشی از برنامه‌ی تغذیه‌ای روزانه‌ی وی بود. همچنین در بعضی از روزها نزدیک پنجاه مایل اسکیت سواری می‌کرد. در حدود ۱۸۹۴ ضعف و تنگی نفس وی ناپدید شد. بچه‌ای که در کلاس از همه کوچک‌تر و ضعیف‌تر بود، توانست در مسابقات، همسالان خود را پشت سر بگذارد.

در سال ۱۸۹۸ اولین پیست اسکیت یخی در اس‌تی لوئیس افتتاح شد. او به رقابت‌های اسکیت قدم گذاشت و در بیش‌تر مسابقات برنده شد. به دلیل این توانایی توانست، در اولین تیم هاکی روی یخ اس‌تی لوئیس عضو شود. در جشن فارغ‌التحصیلی

در سال ۱۹۰۴، او در تیم هاکی دبیرستان بازی می‌کرد. در بازی نهایی، روی پیراهن تیمشان شعاری که حاکی از آرزوی اعضای تیم برای جهانی به همراه عدالت بود، نقش بسته بود.

در آن زمان، هاکی حرفه‌ای روی یخ در آمریکا وجود نداشت. در سال ۱۸۹۹، فورشاو در مسابقات آماتوری یک مایل اسکیت سرعت و دوچرخه سواری شرکت کرد و توانست برنده‌ی مسابقه باشد. او که در مسابقات مدرسه‌ای نفر اول بود، در مسابقات اسکیت روی رودخانه‌ی یخزده شرکت کرد و توانست به مقام اول دست یابد. در سال ۱۹۰۴، فورشاو در بازی‌هایی که در اس‌تی لوئیس با همکاری نمایشگاه لوسیانا برگزار می‌شد، شرکت کرد و در مسابقه‌ی المپیک دو مایل که در ۲۱ می برگزار شد، با کمی ارفاق برنده شد. در مسابقه‌ی پارالمپیک که در دوم جون برگزار شد، به مقام سوم رسید و در مسابقات قهرمانی مخصوص یک مایل دو، در دوم جولای، به مقام اول دست پیدا کرد. در مسابقات ورزشی المپیک اتریش، در مسابقات دوی یک مایلی که در بیست جولای برگزار شد، به مقام اول رسید. در ۲۹ جولای، در مسابقات دوی دو مایل پارالمپیک AAU «وسترن»^{۲۵} مقام اول را کسب کرد و در رقابت‌های دوستانه‌ی AAU وسترن که در ۳۰ جولای به مسافت یک مایل برگزار شد، سوم شد.

اگرچه بیش‌تر ۳۸ مسابقه‌ی قهرمانی بین ۱۴ می و ۲۴ نوامبر در ۱۹۰۴، رقابت‌های المپیک نامیده می‌شدند و به افرادی که در آن مسابقات





رقابت می کردند، گفته می شد در المپیک هستند، ولی چند ماه بعد که کمیته ی المپیک جهانی تشکیل شد، این کمیته برخی از آن مسابقات را به عنوان مسابقه ی المپیک پذیرفت. متأسفانه هیچ کدام از مسابقاتی که فورشاو در آن ها شرکت کرد، به عنوان مسابقه ی المپیک محسوب نشد.

فورشاو در دو مسابقه ی ماراتون دیگر که در همان سال برگزار گردید، برنده شد. وی در خاطرات خود می نویسد: «برای تمرین و شرکت در این مسابقات، از ایستگاه قطار گلنکو^{۲۶} و میسوری، به دنبال قطار در حالی می دویدم که لباس و وسایلم را با قطار پست کرده بودم و ناچار برای رسیدن به قطار باید از تپه های بلند و راه های طولانی عبور می کردم تا به انجمن ورزشکاران آماتور برسم.»

در ۱۹۰۶، فورشاو و سه نفر دیگر، از طرف کمیته ی المپیک دعوت شدند تا برای مسابقات المپیک یونان اعزام شوند. او که نفر دوازدهم شد، درباره ی این مسابقه نوشت: «ما حدود ساعت ۶ بعدازظهر ۱۸ آوریل، از بریندیسی^{۲۷} به مقصد پاتراس^{۲۸} سوار قایق شدیم و هنگام صبح رسیدیم. ساعت ۱۰/۳۰ صبح بعد از تمرین، صبحانه خوردیم و سپس با قطار حرکت کردیم و در حدود ساعت ۷/۱۵ بعدازظهر ۱۹ آوریل به آتن رسیدیم. در ایستگاه، مورد استقبال گروه موسیقی قرار گرفتیم. سپس ما را به سوی مرکز برگزاری بازی های المپیک بردند؛ جایی که مراسم خوشامدگویی به رسم یونانی انجام می شد.

از آن جا به زایدن^{۲۹} رفتیم و قدری دیر خوابیدیم. محل استقرار ما خانه ی

رسیدیم؛ یعنی دشت ماراتون؛ محلی که کشتی های ایرانیان پهلو گرفتند. حدود یک ساعت زودتر از اسپنسر و فویلی رسیدیم و مجبور شدیم در مسافرخانه ای کثیف و قدیمی منتظر بنشینیم تا آن ها برسند. آن شب ماه بسیار زیبا و روشن بود.»

فورشاو سخت مجذوب مسابقات دوی ماراتون ۱۹۰۴ در آستیلوئیس شده بود. وقتی از برنامه ریزی و روش کار دوی ماراتون آگاه شد، تصمیم گرفت به این مسابقات پردازد. در ۶ می سال ۱۹۰۵، اولین دوی ماراتون که جو فورشاو در آن شرکت کرد، برگزار شد. این مسابقات در AAU وسترن کراس برگزار شد و توسط «باشگاه ورزشکاران میسوری»^{۳۷} حمایت می شد. در این مسابقه ی ۲۵ مایلی، فورشاو برنده شد و بعد از ۲۰ دقیقه، پشت سر او دوندگان بعدی به خط پایان رسیدند. زمان او ۰۴: ۱۷: ۱۶: ۳ بود. او بعد از مسابقه

تازه سازی بود که برای یک زندگی راحت ساخته شده بود، ولی غذاهای آن جا برای ما مناسب نبودند. بعد از چند روز توقف کوتاه، آن جا را ترک کردیم و به هتل هرمس^{۳۰} رفتیم. آن جا شرایط بهتر بود. در جاده ها تمرین می کردیم و به تماشای بعضی از بازی ها مثل: شنا، شمشیربازی و دو می پرداختیم. باب لکرون^{۳۱} (مسؤول دوچرخه ی فورشاو) دو روز بعد از تمرین آمد. آن موقع در حال استراحت بودم و فقط مقدار کمی تمرین کردم. سه شنبه اول می، ساعت ۳ بعدازظهر، من به اتفاق اسپرینگ^{۳۲}، فولر^{۳۳} و فرانک^{۳۴} و با همراهی جو اسپنسر^{۳۵} و ویفلوت^{۳۶}، برای شرکت در دوی ماراتون راهی شدیم. این سخت ترین مسیر کوهستانی بود که می شد انتخاب کرد. به همین دلیل مجبور شدیم برای حداقل سه وعده غذا برداریم.

در ساعت ۷ بعدازظهر به منطقه ای که دوی ماراتون آن جا برگزار می شد،

**در ۱۹۰۶،
فورشاو و سه
نفر دیگر، از
طرف کمیته ی
المپیک دعوت
شدند تا برای
مسابقات
المپیک یونان
اعزام شوند**

گفت: «من خودم از این که در این مسابقه برنده شدم، متعجبم. انتظار داشتم رقبای من که باتجربه تر بودند، زودتر از من به خط پایان برسند. من موفقیت خودم را مدیون رابرت فولر^{۲۸}، دونده‌ی بوستونی هستم. او دیشب سر میز شام پیش من نشست و تمام توصیه‌ها و تجربه‌های خود را در مورد مسابقه‌ی ماراتون به من داد. به من گفت که برای چرب کردن جوراب و کفش‌هایم از روغن گوشت گاو استفاده کنم. من هم این کار را انجام دادم و این مانع از تاول زدن و درد گرفتن پاهایم شد. همچنین، توصیه کرد غذای جسم‌بخورم و از نوشیدنی‌ها فقط چای را توصیه کرد. من به خاطر این پیشنهادات از وی ممنون هستم.

اما در مقابل، هیچ دلیلی برای مشهور شدن این شهر قدیمی که قابل طرح باشد و بتواند آن را به عنوان شهری تاریخی مطرح کند، پیدا نکردم. در این شهر، وسایل به قدری ساده و اولیه بودند که احساس کردیم در زمان‌های بسیار قدیم زندگی می‌کنیم. سپس به جایی رفتیم که زنان لباس می‌شستند. خانه‌ها از سنگ و گل درست شده بودند تا توانایی مقاومت در مقابل شرایط سخت جوی مثل توفان در آن محل کوهستانی را داشته باشند. آن‌جا که آب زلالی از کوه سرازیر می‌شد، محل لباس شستن زنان به صورت گروهی بود. زمانی که به محل رسیدیم، ما را در اتاق‌های یک مدرسه اسکان دادند، در حالی که باید با تعداد کمی پتو و بدون بالشت روی زمین می‌خوابیدیم.

ساعت ۹ شب، جو اسپنسر

تعدادی استیک خوب، و نان و چای آورد و شام خوردیم. سپس با همان لباس‌ها به رختخواب رفتیم. در اتاق خارجی‌های زیادی بودند، یکی از آن‌ها چاقوی بلندی کنار خود گذاشته بود، زیرا بسیار می‌ترسید. جو اسپنسر و ویفلوت با تفنگ از ما حفاظت می‌کردند. حشرات کوچک زیادی آن‌جا بودند و ما شب‌ها به ندرت می‌توانستیم بخوابیم. بنابراین به دنبال جای دیگری در شهر بودیم تا بتوانیم راحت‌تر ۸ ساعت یا کمی بیش‌تر بخوابیم. صبحانه و شام را سبک می‌خوردیم. روزها به دشت می‌رفتیم و زیر درخت‌ها استراحت می‌کردیم. مسؤول آن‌جا به بز و گوسفند علاقه‌ی زیادی داشت و چوپان‌ها در لباس قدیمی و با چوب دستی‌شان، درست مثل عکس‌ها به نظر می‌رسیدند.

چهارشنبه دوم می ساعت ۳ بعدازظهر، یک مسابقه‌ی تمرینی را شروع کردیم. ابتدا بلیک^{۲۹} از استرالیا، با شدت و فشار زیاد تمرین را شروع کرد که پس از ۱۵ مایل مجبور به

کناره‌گیری شد. بعد از آن، دیلی^{۳۰} از ایرلند و اسپرینگ و فولر از آمریکا خیلی زود خسته شدند. بیش‌تر یونانی‌ها در هر مایل یکی یکی متوقف می‌شدند. من فکر می‌کنم بیش‌تر از ۳۰ یونانی در خط شروع حضور داشتند، اما تنها ۵ نفر از آن‌ها به خط پایان رسیدند. بعد از ۱۶ مایل، زانوهایم سفت و خشک شده بودند. خودم هم خیلی خسته و دل‌سرد شده بودم، ولی در آخر مسابقه نیروی جدیدی گرفتم و توانستم رتبه‌ی ۱۲ را به خود اختصاص دهم. در پایان هم مورد تشویق قرار گرفتم. به خاطر پیروزی در مسابقه‌ی دو جشن گرفتیم، مقداری تفریح و استراحت کردیم و به آرامشی نسبی رسیدیم. چهارشنبه شب خواب کوتاهی کردیم، ولی بعد از ظهر خوبی داشتیم. در این محل ما به مدت هشت هفته تمرین کردیم.

عاقبت مسابقه برگزار شد و افراد شرکت‌کننده جایزه‌های خود را دریافت کردند؛ اگرچه جایزه‌ها چندان خوب و درخور انتظار نبودند. همان شب جیمز ای سولیوان^{۳۱} ما را برای

در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ فورشاو در مسابقات دوی ماراتون اس‌تی‌لونس مقام دوم را کسب کرد



در سال ۱۹۱۵
ورزش هاکی
روی یخ را به
صورت
آماتوری در
یک تیم شروع
و تا سن ۵۱
سالگی به طور
منظم بازی در
آن را دنبال
کرد.
هم تیمی های
او ۱۵ تا ۲۰
سال از او
جوان تر بودند



فورشاو در همان روزنامه چاپ شد. او گفت: «این اتفاق هیجان انگیزی در زندگی من بود و امیدوارم با پیروزی به اس تی لوئیس بازگردم. فکر نمی کردم این دفعه انتخاب بشوم و این انتخاب را مدیون مسابقاتم در بوستون هستم. البته در بوستون مریض شدم و نتوانستم آن طور که باید، خوب بدم. اما امروز برای مسابقات دو در شرایط خوبی به سر می برم و شرایطم هنگام ورود به سوئد، از این حالت نیز بهتر خواهد شد. خوشحالم که ارکس لین نیز کنارم است، چون او را بزرگ ترین دوندۀ مسافت های زیاد در جهان می دانم. ارکس لین، جوان و با استعداد است که این دو عامل در موفقیت او بسیار مؤثرند. بین ما دو نفر، یکی باید نام اس تی لوئیس را یادآوری کند. امیدوارم که بتوانم در مسافرت به استکهلم با سرعتی بیش از آنچه در اس تی لوئیس داشته ام، بدم. همچنین سعی می کنم، با تمرین بیش تر خودم را در شرایط بهتری قرار بدهم. در دو سفر قبلی به المپیک، هیچ هدف خاصی نداشتم، ولی از این به بعد آرزو و هدف من داشتن یک رکورد خوب

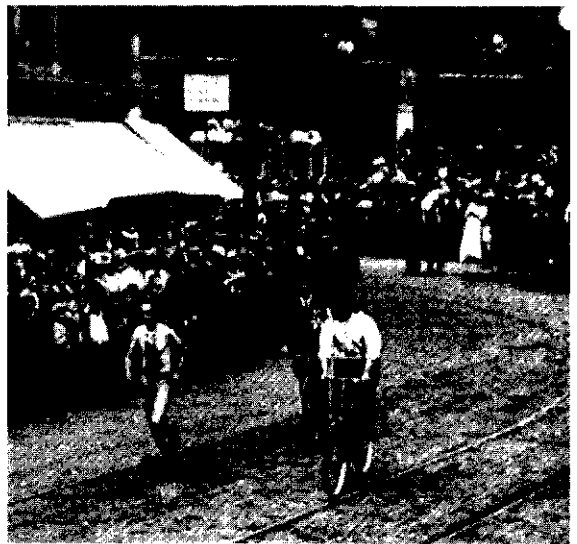
در مسابقه ی ماراتون المپیک ۱۹۰۸ هج و فورشاو در قالب یک تیم، برنده شدند. نهم جون ۱۹۰۸ ورزشکاران آمریکا در قالب یک تیم ۷۶ نفری، برای شرکت در بازی های المپیک لندن عازم کشور انگلستان شدند. فورشاو و هج از اعضای این تیم بودند و به اعتقاد فورشاو، نفرات اعزامی قوی ترین تیم هایی بودند که از سوی آمریکا برای مسابقه اعزام شده بودند. وی در فوریه ی سال ۱۹۰۹ در مسابقات YMAC دوی ماراتون بیست مایلی که با حضور خاندان جدید سلطنتی فرانسه برگزار می شد، سوم شد. همان سال، فورشاو موفق شد در مسابقه ای منطقه ای با زمان ۲ ساعت و ۴۱ دقیقه، رکورد جدیدی از خود در کلرادو^{۴۶} برجا بگذارد. طی جشن مفصلی از وی قدردانی شد و جایزه ی باشگاه ورزشی کوه های راکی را به وی دادند.

در سال های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ فورشاو در مسابقات دوی ماراتون اس تی لوئیس مقام دوم را کسب کرد که هر بار، جوزف ارکس لین^{۴۷} جوان از او جلوتر بود. رکورد او در مسابقات ماراتون اس تی لوئیس «۲:۳۷:۳۲» و رکورد ارکس لین «۲:۳۶:۳۰» بود. این مسابقات در ۴ می ۱۹۱۲ برگزار شد و باعث حفظ جایگاه فورشاو در تیم آمریکا شد. او در سن ۳۱ سالگی مطمئن نبود که بار دیگر برای المپیک انتخاب شود. در اول جون سال ۱۹۱۲ یک گزارا شگر اس تی لوئیس از روزنامه ی «استار تایمز»^{۴۸} از انتخاب فورشاو برای المپیک، قبل از خود او آگاه شد و فورشاو را مطلع کرد. اظهارات

صرف نوشیدنی دعوت کرد. روز بعد نیز به مهمانی گروه موسیقی، به رافیشیا^{۴۹} دعوت شدیم. حضور در ویلا «آتلانتیس»^{۵۰} که مکانی خصوصی بود، برنامه ی بعدی بود و جشن بزرگی به همراه کیک، شکلات و بستنی برگزار شد. شاعری یونانی هم اشعاری سرود. پس از یک راهپیمایی کوتاه به همراه مربی تیم و گروه موسیقی، و شرکت در جشن اختتامیه که در آن شام نیز تهیه شده بود، آن را به مقصد منیستر^{۵۱} آمریکا ترک کردیم.»

فورشاو در مسابقات AAU که در سال ۱۹۰۷ به مسافت شش و نیم مایل برگزار شد و همچنین در مسابقات دوستانه ی WAAL پیروز شد. در رقابت با سیدنی هج^{۵۲} به مقام دوم و در سومین دوره ی مسابقات سالیانه ی ماراتون اس تی لوئیس نیز به مقام دوم دست پیدا کرد. در سال ۱۹۰۸ و در چهارمین دوره ی مسابقات مذکور، پس از رقابتی نزدیک و پرسر و صدا با هج، دوباره به مقام دوم رسید.





آیا من ترجیح می‌دهم که در مقامی بالا، تاج برگ ساده‌ای را در تاریکی‌های آکروپولیس بر سر بگذارم؟

است. برای مسافرت وقت کافی دارم و در طول ۳ هفته مسافرتم، تمریناتی را برای مسابقه انجام خواهم داد. مطمئن هستم که در استکهلم آب و هوا کمک بیش تری به من می‌کند؛ چون در مسابقات اس‌تی‌لوئیس هوا به شدت مرطوب بود و تنفس بعد از طی ۱۰ یا ۱۵ مایل به سختی انجام می‌شد. اغلب در مسابقاتی که این‌جا انجام می‌دهم، پس از طی نصف مسیر دچار ضعف می‌شوم. امیدوارم در صورت پیروز نشدن من، رقیب آمریکایی‌ام موفق به کسب این مقام شود.

تیم آمریکا به جز جیمی تروپ^۱، بایک کشتی خارجی به مقصد استکهلم به راه افتادند. فورشاو درباره‌ی گذراندن آن ایام گفت: «ما همگی سخت تمرین می‌کردیم. جیمی بیش تر وقتش را به خوردن و استراحت در رختخواب می‌گذراند. مربی‌ها در مورد این کار او مرتب گله می‌کردند، اما شاید جیمی درست عمل می‌کرد. او بیش تر از تمرین به استراحت احتیاج داشت.»

در ۱۴ جولای سال ۱۹۱۲،

فورشاو در مسابقات دوی ماراتون استکهلم در مقام دهم ایستاد (۴۹: ۲). ۱۳ دقیقه از نفر اول از آفریقای جنوبی عقب‌تر بود (۵۴: ۳۶) و به عنوان مسن‌ترین داوطلب آمریکایی، جزو ده نفر دهنده‌ای بود که به خط پایان رسید. در این مسابقه، آمریکایی‌ها ۶ مقام از ۱۰ مقام اول را گرفتند و دوباره پیمان خود را با مایک مورفی به عنوان مربی، محکم کردند. چند سال بعد در سال ۱۹۳۹، فورشاو در مسافرتش به شهر نیویورک با جان هیز مواجه شد. درباره‌ی این ملاقات نوشته است: «من برای اولین بار در سن ۲۷ سالگی او را دیدم. او را از سال ۱۹۱۲ به بعد، وقتی در گروه پاپ کار می‌کرد، ندیده بودم. توافق کردیم که مسافت زیادی را بدویم؛ بدون این که آسیبی به خودمان برسائیم. این کار به کسی که درست آموزش دیده باشد، هیچ صدمه‌ای نمی‌زند.»

نکته‌ی جالبی که در طول زندگی ورزشی جوزف فورشاو وجود داشت، مبتلا شدن وی به ورم درد مفاصل و ورم قسمت‌های گوناگون پا بود. او هیچ‌گاه دچار شکستگی پا نشد. طبق گزارش دکترش، در کمال تعجب اغلب فشار خون او پائین بود و کم‌ترین ضربان قلب را داشت. حتی بعدها به خاطر این مشکل مجبور به استفاده از دارو شد. جوزف فورشاو بعد از مسابقات سال ۱۹۱۲ به اس‌تی‌لوئیس و پیش خانواده‌اش برگشت و کفش‌هایش را کنار گذاشت. در سال ۱۹۱۴ ازدواج کرد و صاحب ۴ فرزند و ۱۷ نوه شد که همه در اس‌تی‌لوئیس

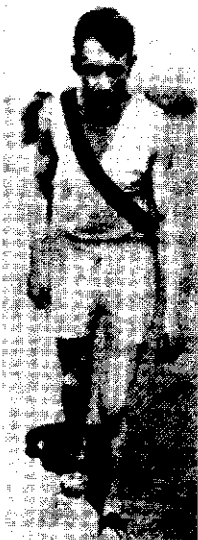
بزرگ شدند. نه تنها هیچ‌گاه عشقش به ورزش آماتوری ضعیف نشد، بلکه با گذشت سال‌ها، بیش تر هم شد. او عاشق این ضرب‌المثل یونانی بود که: «عقل سالم در بدن سالم است.»

در سال ۱۹۱۵ ورزش‌هاکی روی یخ را به صورت آماتوری در یک تیم شروع و تا سن ۵۱ سالگی به طور منظم بازی در آن را دنبال کرد. هم‌تیمی‌های او ۱۵ تا ۲۰ سال از او جوان‌تر بودند. یکی از خاطرات او در اس‌تی‌لوئیس، برپایی تیم آماتوری چوگان بود. او همچنین جزو بازیکنان تنیس نیز بود.

فورشاو دو بار به عنوان نماینده‌ی WAAU انتخاب شد و همیشه قضاوتی و برنامه‌ریزی مسابقات آماتوری ورزش در اس‌تی‌لوئیس به عهده‌ی او بود. در سال ۱۹۲۶ جشن اسکی سرعت را در اس‌تی‌لوئیس برنامه‌ریزی کرد. او بارها به عنوان رئیس انجمن اسکیست میسوری^۲ خدمت کرد. در سال ۱۹۳۲، جشن المپیک اسکیست پیستی را برپا کرد و سونجی هنی^۳ و دیگر قهرمانان المپیک اس‌تی‌لوئیس را در زمان برگزاری اولین بازی‌های المپیک زمستانی در آمریکا، به اس‌تی‌لوئیس دعوت کرد.

او سال‌ها به عنوان پشتیبان مالی تیم‌های جوانان فقیر، به آن‌ها کمک می‌کرد. پدر افراد بی‌سرپرست و حمایت‌کننده‌ی آن‌ها بود و آن‌ها را تحت تعلیم قرار می‌داد. برنامه‌های ورزشی را سازماندهی می‌کرد و با برگزاری مسابقات سالیانه‌ی بیسبال که هر جولای در اس‌تی‌لوئیس برگزار می‌شد، به سازمان مبارزه با سل کمک می‌کرد.

فورشاو که همیشه به دنبال یک ورزش جدید بود، در سال ۱۹۳۹



نکته‌ی جالبی که در طول زندگی ورزشی جوزف فورشاو وجود داشت، مبتلا شدن وی به ورم درد مفاصل و ورم قسمت‌های گوناگون پا بود

را در ورزش به حد حرفه‌ای نرساند، اما شاید اس‌تی لوئیس را حدود ۶۰ سال در ورزش آماتوری جلو برد و بسیاری از ورزش‌های آماتوری مهم را در شهرش رواج داد.

حاضریم همه‌ی دارایی‌ام را بدهم تا دوباره داستان‌های المپیک را از زبان پدر بزرگم بشنوم و به چشمان آبی او بنگرم که درخشش آن‌ها ناشی از حضور مردان بزرگی همچون تورپ، توانینا، شرینگ، پتری، مک آرتور، هفرون و هیز در افکارش بود. دوست دارم آن صدای لرزان پر از آرامش را که یادآور خاطرات مسابقه‌اش بود و صدای مثل رعدش را وقتی وارد استادیوم می‌شد و مورد تشویق قرار می‌گرفت، دوباره بشنوم و برای بار دوم مسابقه‌ی به یاد ماندنی المپیک ۱۹۰۸ را به خاطر بیاورم.

حالا شب هنگام به آسمان چشم می‌دوزم و در میان ستارگان نام‌های یونانیان را می‌بینم. او را مجسم می‌کنم که در آسمان با عشق و با اسطوره‌های یونانی در حال دویدن است. می‌خندد و آن روزهای طلایی مثل خورشید را به یاد می‌آورد.

به یاد می‌آورم. آیا کافی نیست؟ جوزف فورشاو، پدر بزرگ من، روز شکرگزاری در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۶۴، دار فانی را وداع گفت. بعدها به یاد او و برای سپاس از خدماتش، روی یکی از ناقوس‌های برج کلیسای اس‌تی لوئیس نوشتند: «من به خوبی جنگیدم تا مسابقه را با جوانمردی به پایان رساندم.»

او با وجود مشکلات جسمانی، به دلیل عشق به بازی‌ها و مسابقات ورزشی، در طول مسابقه بدون هیچ تردیدی تلاش می‌کرد و مسابقه را به پایان می‌رساند. جوزف فورشاو ورزشکاری آماتور بود که اعتماد به نفس خاصی داشت. به جز دوی المپیک، هیچ وقت مربی نداشت و به تنهایی تمرین می‌کرد. او می‌دوید چون عشق به دویدن داشت و رقابت می‌کرد چون رقابت را دوست داشت. بزرگ‌ترین پاداشی که او از ورزش آماتوری گرفت، نظم و دوستی بود. خط زندگی او به خاطر قاطعیت و پشتکارش، در مسیر مشخصی قرار گرفته بود و او را همان‌طور که باید ساخته بود. هیچ وقت علاقه‌ی خودش

اسکیت روی یخ را وارد بازی‌ها کرد و ۶ کلاس از این ورزش را در برنامه‌ی کار مدرسه‌ها قرار داد. هر زمستان اسکیت سواری می‌کرد و در شهر محل تولدش مرتب نمایش اسکی روی یخ را انجام می‌داد. به تمام نوه‌هایش از سن ۳ سالگی اسکیت کردن را آموزش داد و همیشه آن‌ها را مطمئن می‌کرد که برای اسکیت استعداد خوبی دارند. دقیقاً به یاد می‌آورم که دوبار با او اسکیت سواری کردم و اسکیت کردن به سبک غربی را یاد گرفتم. او با شرکت در مسابقات و تشویق اسکیت‌سواران جوان و ناامید، احساس امنیت و امید را در آن‌ها زنده می‌کرد.

وقتی که به سن ۸۰ سالگی رسید، تصمیم گرفت اسکیت را کنار بگذارد. بعد از آن به یاد دارم که در روزهای شنبه به نوه‌هایش فوتبال و هندبال یاد می‌داد. همیشه بین شعرهای مورد علاقه‌ی او، متنی بین دو علامت نقل قول بود که به آن علاقه‌ی خاصی داشت: «آیا من ترجیح می‌دهم که در مقامی بالا، تاج برگ ساده‌ای را در تاریکی‌های آکروپولیس^{۵۲} بر سر بگذارم؟» این تمام چیزی است که من

زیر نویس

..... منبع	1. Joseph Forshow	15. Shrubbs	27. Brindisi	40. Daly
مجله تاریخ المپیک	2. Dorando Pietries	16. Simpson	28. Patras	41. James E. Sullivan
(مجله رسمی انجمن بین‌المللی تاریخ المپیک)، اس‌تی، لوئیس (۱۹۰۴)، مسابقات، پاداش‌ها، تنبیه‌ها	3. John Hayes	17. Welton	29. Zappeion	42. Raphissia
	4. Charles Hefferon	18. Oak common lane	30. Hermes	43. Atlantis
	5. S. T. Iouis	19. Yonk	31. Bol Leeron	44. Minister
	6. Windsor	20. Chequers inn	32. Spring	45. Sidney Hatch
	7. Walker	21. Popes	33. Fowler	46. Colorado
	8. Lecron	22. Alfred vanderbilt	34. Frank	47. Joseph Erleben
	9. Mike Murphy	23. Theodor Roosevelt	35. Joe spencer	48. Star Times
	10. yale	24. Sagamore Hill	36. Wiflot	49. Jimi Thorpe
	11. Tewanina	25. Western	37. Missouri Athletic Club	50. Missouri
	12. Carlisle	26. Glencoe	38. Robert Fowler	51. Sonje Henie
	13. Duncan		39. Blake	52. Acropolis
	14. Uxbridge			